

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی خَلَّتْ بِفِتَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَیْنِ وَ
عَلَى عَلِیِّ بْنِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَیْنِ يَا لَبِئْسَ كُفًّا مَعَهُمْ
فَتَقُورَ فَوْزًا عَظِيمًا اللَّهُمَّ الْعَرِّ أَوَّلَ طَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی
ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَرِّ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْخُسَیْنِ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ
الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

بعض ادله دیگر باقی مانده برای اثبات آن مدعا که موضوع در اخبار «من بلغ» خیر ثابت و
مستحب ثابت است. تا به حال ظاهراً هفت دلیل ذکر کردیم برای اثبات این مدعا و البته
مناقشه شد در این ادله، دلیل دیگری که....

س: هشت تا دلیل ... این دلیل نهم است.

ج: بله؟

س: هشت تا

ج: هشت تا شد؟ می‌شود نهم، پس تلك عشرة، چون دو تا می‌خواهیم این جا ذکر کنیم
می‌شود تلك عشرة کامله.

دلیل دیگر که می‌فرمایند دلیل نهم هست، عبارت است از این که از واژه ثواب در این
روایات استفاده می‌شود. کل روایات «من بلغ» که نه تا ذکر شده بود در وسائل، تمام
این‌ها کلمه ثواب داشت. «من بلغه ثواب علی عمل» یا «سمع ثوابا علی عمل»، واژه
ثواب داشت. گفته شده است که واژه ثواب در جایی صادق است که شارع حکم داشته
باشد و اطاعت بشود آن حکم، اما جایی که شارع حکم ندارد و اطاعت اصطلاحی صادق
نباشد و شارع از روی تفضل اجر می‌دهد، پاداش می‌دهد، اسم او ثواب نیست. اسم آن
اجر است، پاداش است، پس ثواب ولو نوعی من الاجر و العوض هست به تعبیر شیخ
اعظم اما مساوق با اجر و عوض و پاداش نیست بلکه اخص از او است. هر اجر و ثواب،
هر اجر و عوض و پاداشی ثواب نیست ولی هر ثوابی پاداش هست، اجر هست. بر این
اساس در این روایات می‌فرماید: «من بلغه شیء من الثَّوَابِ» یعنی ثواب و اجر و پاداش
بر اطاعت به او رسیده باشد. اطاعت در کجا است؟ در جایی است که شارع امر داشته
باشد. حالا امر استجابی، امر وجوبی یا امر تحریمی، امر کراهتی داشته باشد. اما جایی
که امر ندارد و عید به خاطر احتمال این که شاید محبوب مولا است انجام می‌دهد که به

آن می‌گوییم انقیاد یا می‌گوییم اطاعت حکمیه به تعبیر شیخ، در این جاها ثواب وجود ندارد. در این جاها اگر باشد چیزی، تفضل است نه ثواب، پس بنابراین همان طور که ما تارّه از واژه بلوغ استفاده کردیم برای این که بگوییم موضوع در اخبار «من بلغ» خیر است، مستحب است. تارّه از واژه، از آن فاء، از این واژه فاء استفاده کردیم به تقریبی که گذشت و به واسطه این اثبات کردیم موضوع باید خیر باشد. و تارّه از این واژه «طلب قول اللّٰهی ص» استفاده کردیم و تارّه از التماس و «قول اللّٰهی» استفاده کردیم که در بعض روایات دیگر بود که این دو تائی آخری در کل روایات نبود، در بعضی بود اما این قرینه اخیر که واژه ثواب باشد فی کل الروایات است. پس تقریب استفاده چه شد؟ این شد که ثواب برای اطاعت است، این مقدمه اولی؛ مقدمه ثانیه؛ اطاعت در جایی است که امر وجود داشته باشد، نهی وجود داشته باشد و شخص قصد امتثال آن امر را کرده باشد یا قصد امتثال آن نهی را کرده باشد. بنابراین آن چه که در این روایات مفروض است و می‌فرماید ما آن ثواب را خواهیم داد، جاهایی است که اطاعت مفروض هست. اطاعت هم بخواهد مفروض باشد پس امر و نهی و این‌ها هم وجود دارد، پس قبل از این و مع الغض از این روایات باید در آن جا امر و نهی‌ای وجود داشته باشد. حالا یا امر یا نهی هم که می‌گوییم بنابراین این که این روایات شامل موارد دلیل دال بر حرمت یا دلیل دال بر کراهت هم بشود که حالا بحث این بعداً می‌آید.

این مطلب، اصل این مطلب از یک عبارتی که شیخ اعظم در ضمن یک کلامی دارند، استفاده می‌شود. ایشان در ضمن یک کلامی در صفحه 157 از این چاپ‌های کنگره می‌فرماید: «بل قد یناقش فی تسمیة ما یمستحقه هذا العامل» مقصودشان از «هذا العامل» کسی است که به قصد اطاعت نیاورده، فقط روی انقیاد آورده، روی احتیاط آورده، روی احتمال آورده «لمجرد احتمال الأمر ثواباً»، «یناقش فی تسمیة ما یمستحقه هذا ... الأمر ثواباً، وإن کان نوعاً من الجزاء و العوض» این بیان دیگر، این بیان فی نفسه حالا بدو بیان خوبی است منتها کلام در این است که چه کسی در این مناقشه کرده؟ به بعضی از متکلمین نسبت داده شده که آن‌ها گفته‌اند فرق است بین ثواب و تفضل، ثواب آن است که معطی از باب تجلیل و تعظیم به شخص می‌دهد. شخصی را از باب تعظیم و تجلیل او، چون یک کار کاری کرده می‌خواهد او را تعظیم بکند، می‌خواهد پاسداشت کند او را، می‌خواهد او را احترام فوق‌العاده کند، چیزی به او عطا می‌کند؛ مثل این که مدال می‌دهند مثلاً به یک کسی، اسم این مدال ثواب است. در آن‌ها گفتند. اما یک وقت نه، از باب تفضل است، او هیچ استحقاقی هم ندارد، نمی‌خواهد هم بگوید چیست اما تفضلاً یک چیزی به او عنایت می‌کند. این را به آن ثواب گفته نمی‌شود. آن‌ها این تفرقه را بین این دو تا گذاشتند که پس مطلق العوض را ما به آن ثواب نمی‌گوییم. ثواب آن است که از باب تجلیل و تعظیم باشد؛ اما در لغت و در عرف ما فرقی برای این دو تا ندیدیم همان طور که سید قدس سره در حاشیه رسائل که تقریرات بحث ایشان هست فرموده در عرف فرقی نیست، ثواب با اجر با پاداش یکی است. فرقی در آن نیست و ما روایات را باید حمل بکنیم به همان معنای عرفی و لغوی نه اصطلاحی که متکلمین گفتند و متأخر است و حادث شده، علاوه بر این که اگر بخواهیم توجه به این اصطلاح متکلمین هم بکنیم، در موارد انقیاد هم تجلیل است، تعظیم است بلکه این اولی به تجلیل و تعظیم شاید باشد از آن مواردی که اطاعت می‌کند، چون آن جا اطاعت... آن جا برائت ندارد، امنیت از عقاب ندارد. بلند می‌شود عمل را می‌آورد اما در جایی که فقط به مجرد احتما می‌رود می‌آورد با این که علی رغم این که امنیت دارد، برائت عقلی و شرعی دارد ولی می‌خواهد خواسته مولا زمین نماند. این به تجلیل و تعظیم اولی است و آن که آن دواعی را دارد.

بنابراین اگر بگوییم چه به اصطلاح متکلمین بخواهیم توجه کنیم علی غیر حق که نباید توجه بکنیم، فرضاً بخواهیم توجه کنیم، ثواب صادق است. اگر هم علی مسلک الحق بخواهیم که این الفاظ بر معانی عرفیه و لغویه محمول است، باز هم تفاوتی نمی‌کند. این هذا اول، ثانی،

س: ...

ج: این کلام را هم عرض بکنم بعد، این را اجازه بدهید تمام بکنم بعد فرمایشتان را بفرمایید.

ثانیاً فرض کنید در لغت هم ثواب بر چیزی است که امر دارد و شخص آن را به عنوان اطاعت آورده یا نهی دارد و آن را به عنوان اطاعت آورده باشد. فرضاً در لغت این باشد اما لا اشکال در این که به علاقه مشابهت و مشاکلت، این اطلاق در مواردی که شباهت با آن جاها دارد، عرفی است و گفته می‌شود ثواب یعنی بر اساس این که، بر اساس این که اگر بود ثواب، نامش بود به خاطر عمله، این را هم ثواب می‌نامند. اطلاق ثواب می‌کنند ولو این که در معنای حقیقی و لغوی آن به این معنا نباشد و این رائج است در مواردی که یک وقتی از باب این که این لفظی را که می‌خواهند بگویند بر اساس ادعای آن طرفی که دارد می‌گوید گفته می‌شود. بر اساس آن دارد گفته می‌شود نه بر اساس امر واقعی، مثلاً کسی می‌گوید که یک وقتی یک (این مثال را بزنم) یک وقتی یک بزرگی سابقاً که مناقشاتی داشت، می‌گفت این شهادتی که می‌آورند، من به ایشان گفتم که شما که از نظر کبروی قبول ندارید، گفت که حالا ما به عنوان همین که مردم دارند می‌گویند داریم می‌گوییم دیگه، به این عنوان داریم می‌گوییم چون این به این لحاظ استعمال می‌شود، این جا هم آن چه را دارد می‌گوید ثواب، او ناقل دارد به عنوان ثواب ذکر می‌کند، امام (ع) این روایات به عنوان ثواب نام می‌برند به خاطر این که یا قائل به این عنوان گفته یا از باب مشابهت و مشاکلت؛ پس بنابراین نمی‌توانیم بگوییم این روایات ظهور دارد در این ثواب حقیقی و واقعی تا از آن این استفاده را بکنیم که ثواب حقیقی و واقعی برای جایی است که اطاعت باشد و اطاعت هم در جایی است که واقعاً امر و نهی از طرف شارع باشد. حالا بفرمایید.

س: حاج آقا، متن روایت «من بلغه ثواب علی عمل» ثواب بر عمل یعنی حُسن عمل باید حُسن فعل ثابت بشود. در انقیاد حُسن فعل ثابت نیست حُسن فاعلی دارد. اگر هم تعظیم هست، تعظیم علی عمل نیست، تعظیم علی عامل به خاطر حُسن فاعلی آن است. روایت اشاره ظاهراً دارد بر «ثواب علی عمل» این کأنه حُسن فعلی باید مفروض بشود که از این جا... حضرت عالی می‌فرمایید سلمنا که عظیماً باشد، تعظیماً به حُسن فعلی آن عمل نمی‌تواند باشد. تعظیماً لحسن فاعلی بله، منقاد، مطیع، منقاد، کسی که انقیاداً اِتیان می‌کند عمل را، بله حُسن فاعلی دارد. اولی است

ج: بله، ببینید فعل را که تعظیم نمی‌کنند، فاعل را تعظیم می‌کنند.

س: بله فاعل را نه مطلقاً،

ج: می‌دانم بالاخره تعظیم برای فاعل است نه برای فعل آن،

س: نه، روایت چه می‌گوید؟ روایت می‌گوید «من بلغه ثواب علی عامل بأی نحو»... منقاداً اما مطیع عنه... که نیست، «من بلغه ثواب علی عمل» اگر می‌خواست آن را بگوید

ج: یعنی آن عمل حیثیت تعلیلیه شده، چون ثواب برای تبجیل است، برای تعظیم است. تبجیل و تعظیم برای کیست؟

س: تعظیم جهت دارد. جهت آن حُسن فعلی است، حُسن فاعلی است، روایت می‌گوید علی عمل

ج: می‌دانم علی عمل، آن عمل شده علت حیثیت تعلیلیه، ثواب بر عمل که داده می‌شود، ثواب اصلاً در آن اصطلاح، ثواب بر نماز داده می‌شود، بر روزه داده می‌شود، یعنی بر عامل روزه، بر عامل صلوة، همان طور که مرحوم آقای آخوند فرمود، فرمود «من بلغه ثواب» یعنی خبر ثواب، چون خود ثواب که بلوغ پیدا نمی‌کند. این جا هم وقتی می‌گویند ثواب بر عامل صلوة، مصلی، بر فاعل صلوة، صلوة بر صوم یعنی ثواب بر فاعل صوم و هکذا، این جا چون واضح بوده، آن مضاف را در تقدیر می‌گیرند مثل این خبر، مثل این جا، و الا تبجیل و تعظیم برای فاعل است. آن فعلش می‌شود حیثیت تعلیلیه، به خاطر آن کارش هست که تبجیل می‌کنند، تعظیم می‌کنند از او،

س: حاج آقا دلیل سوم شما را می‌شود این جوری تقریر کرد که

ج: دلیل سوم؟

س: جواب سومی که فرمودید می‌شود این جوری بیان کرد که لو سلمنا که ثواب این معنا را داشته باشد و این فرع باشد... این دادن ثواب مسلم باشد که وعده‌ای داده شده ولی این جا اصل این قطعی نیست کما این که روایت می‌گوید

ج: چرا قطعی است دیگه، یعنی روایت حکم، نه قطعی به این معنا که حجت است، حجت هستند...

س: ولی معلوم نیست که، ما می‌گوییم

ج: حالا شما آن جا جواب بدهید ولی به ما نسبت ندهید. ما همان جور که تقریر کردیم تقریر کنیم. آن تقریر حضرت عالی است.

س: نه آخر وقتی که خودش بگوید «و ان کان ... لم یقله» مفروض این است که یک ثوابی رسیده، یک وعده‌ای برای ما که

ج: یعنی در واقع، ولی شما حجت داری، بله، شما حجت داری بر این، مثل این که ما بگوییم چی؟ می‌گوییم که روایات عمل بکن و اگر چه در واقع صادر نشده باشد شما حجت داری، به قول یکی از دوستان می‌گفت مرحوم آقای تبریزی طبق بعضی روایات که فتوی... می‌گفت که گناه آن به گردن آن راوی که گفته، ما حجت داریم. حالا اگر او غلط گفته یا چی کرده، روز قیامت خودش جواب بدهد، ما فعلاً این حجت را داریم که ایشان ایشان آدم ثقه‌ای است، این هم حرف را دارد از امام نقل می‌کند، این حجت است برای ما، حالا اگر خودش معاذالله جعل کرده یا هر کاری کرده، خودش باید پاسخگو باشد. این جا هم همین جور، می‌گوید این جا حجت دارید شما،

س: شما اخبار من بلغ را شامل روایات ضعیفی که دال بر صحابه هستند نمی‌دانید...

ج: بله؟

س: شما اخبار «من بلغ»

ج: حالا هنوز اول کلام است.

س: همین، همین دیگه، می‌خواهم بینم اگر اعم باشد طبیعتاً بعضی از این‌ها روایت‌هایش ضعیف است، حجت که نیست.

ج: حالا داریم در مقام ببینید مقدماتی که داریم می‌خوانیم گفتیم در مقام تحصیل معنای این روایات هستیم، برای تحصیل مفاد این روایات باید به اموری توجه کنیم. یک امر این بود که آیا موضوع در این روایات آیا مطلق اشیاء است؟ مطلق اعمال است؟ یا نه، عملی است که ثابت الخیریه و ثابت الاستحبابیه یا وجوبیه باشد،

س: حالا اگر فعلاً اخبار

ج: حالا در مقام این هستیم. در مقام بیان این هستیم، همین مطلب، مباحث دیگر آن‌ها این شاءالله در مقامات بعد می‌آید. الان همین را می‌خواهیم بگوییم آیا موضوع در این اخبار این هست یا نه؟ چون در فقه الحدیث و تحصیل معنای این روایات این رکن است، این مهم است که ببینیم روی چی دارد این حکم را می‌کند؟ روی ثابت الاستحباب، ثابت الخیریه یا روی مطلق؟

س: پس بالاخره اگر اخبار را اعم بدانیم می‌شود این‌جا این جواب را هم داد که ما چون مسلم نیستیم آن ثوابی که به ما می‌رسد روایتش حجت باشد، پس اصل این‌که این....

ج: همین نه، او می‌گوید حجت نباشد ولی او همین‌که تعبیر ثواب دارد می‌کند، می‌گوید این روایات دارد تعبیر ثواب می‌کند، ثواب برای کجاست؟ برای جایی است که شما اطاعت کرد باشی؛ اطاعت کجاست؟ جایی است که امر و نهی واقعاً وجود داشته باشد یا حجت بر آن باشد شما به عنوان آن امر و نهی‌ای که حجت بر آن قائم است بیاورید. اطاعت برای آن‌جا هست...

س: فرض‌مان همین است که اگر....

ج: بنابراین اگر این‌جوری شد این مقدمات را تسلّم کردید شما ای مقدمات را، نتیجه می‌شد این روایت برای کجاست؟ برای جایی است که امر ثابت باشد یا نهی ثابت باشد.

س: بالاخره اگر روایت....

ج: بالاخره دیگر ندارد، برای آن‌جا می‌شود...

س: فقط این را عرض کنم اگر روایت اعم شد می‌شود همین فرمایش شما را گفت که....

ج: نمی‌شود اعم بشود دیگر، با این بیان نمی‌شود اعم بشود؛ را این بیان راه اعم بودن گرفته می‌شود، نمی‌شود اعم باشد، حتماً برای آن‌جایی است که اطاعت صادق باشد، حتماً برای آن‌جایی است که ثواب باشد، ثواب باشد یعنی اطاعت باشد، اطاعت باشد یعنی امر و نهی باشد....

س: ...؟ همین فرمایش که شما گفتید ثواب ادعایی است به علاقه‌ی مشابهت گفته ثواب، چرا این جوری شده؟ چون

ج: ما هنوز داریم اشکال می‌کنیم، حالا اشکال که چی می‌کنیم؟ می‌گوییم آقا درست است، اگر این چنین بود که این ثواب را باید حمل بر آن جهت بکنیم که ثواب، ثواب حقیقی است درست می‌فرمودید؛ ولی اطلاق ثواب در این ابواب ممکن از باب چی باشد؟ مشکلة...

س: همین ممکن که شما می‌گویید من دارم برایش قرینه....

ج: ظهور را از بین می‌بری...

س: قرینه می‌آورم برایش که چرا شما

ج: این قرینه‌ی شما دوری است

س: چطور دوری است؟

ج: چون وقتی که این می‌تواند قرینه باشد که فرض کنید این چنینی است، با این که شما می‌خواهید این را قرینه قرار دهید برای این چنینی بودن، این چنینی بودن توقف بر حرف شما دارد، حرف شما توقف بر این چنینی بودنش دارد...

س: این که اخبار من بلغ اعم از روایات

ج: حالا دیگر کفایت مذاکرات

س: ...؟

ج: کفایت مذاکرات است دیگر.

خب بعد به خدمت شما عرض شود بیان دوم، یعنی که می‌شود دهم، العاشر...

س: با اصالة الحقيقة چیز نمی‌شود که...

ج: نه این چون عرض کردم، این جور عبارات به کار بردن در این مقامات خیلی رائج است، یعنی به قول صاحب معالم مثل مجاز مشهور می‌گویند که به همان اندازه‌ای که اصالة الحقيقة استعمال می‌شوند این‌ها هم همین جورند؛ در این مقامات که می‌خواهند چنین حرف‌هایی را بزنند الفاظی که به کار می‌برند به علاقه‌ی مشابهت و مشاکلت فراوان است. مثلاً الان در زبان فارسی و هم چنین عربی می‌گویند حجاج پرواز کردند، بابا این‌ها که هنوز حاجی نیستند باید بروند آن‌جا اعمال را انجام بدهند و حاجی می‌شوند، شما این‌جا نمی‌توانی به اصالة الحقيقة تمسک بکنی؛ این رائج است این جور استعمالات، چون مشابهت دارد، مشاکلت دارد یا عول و قرینه‌ی عول و مشارفت که این‌ها به زودی متلبس به این مبدأ خواهند شد از این جهت گفته می‌شود. بنابراین در این‌جا در این جور موارد که قرائن این چنینی وجود دارد این جلوی اصالة الحقيقة را می‌گیرد.

و اما دلیل دهم، دلیل دهم که از بعض عبارات شیخ اعظم که نقل می‌کنند از دیگران استفاده می‌شود این هست که مستظهر از این اخبار من بلغ این است که کسی که آن

عمل را به عنوان قصد قربت انجام بدهد «من بلغه ثواب علی عمل فصنعه» یا «فعله فله ذلک الثواب» ظاهر این است یعنی آن عمل را به قصد قربت برود بیاورد، نه این که ریائاً برود بیاورد، نه این که همین جوری برای خاطر یک جهت دیگر ولو ریائاً هم نمی خواهد بکند، برای خاطر دعاوی دیگر غیرقربتی برود بیاورد، این ها تناسب ندارد با این که خدای متعال اجر بخواهد بدهد، ثواب بخواهد بدهد، تفصّل بخواهد بکند. و اگر هم ریا کرده باشد که اصلاً هم خلاف آن چیزی است که از خود روایات استظهار می شود و هم خلاف ادله دیگری است که به حد توانر معنوی می رسد که خدای متعال می فرماید: کسی که برای من شریک قرار بدهد در عملش من عمل را واگذار به او می کنم، هیچ ثواب و کاری به او ندارم، واگذار به آن شریک می کنم.

خب پس بنابراین به تناسب حکم موضوع آن چه که از این روایات استفاده می شود این است که کسی که این عمل را به قصد قربت بیاورد، برای تقرب به خدای متعال بیاورد، این مقدمه ی اولی. مقدمه ی ثانیه مطلبی است که قبلاً در بحث احتیاط در عبادات گذشت که آن جا گفته شد بزرگانی فرمودند در آن جا که قصد قربت عبارت است از قصد امتثال امر. صاحب جواهر قدس سره نقل کردیم آدرس دادیم که ایشان فرموده قصد قربت یعنی قصد امتثال امر. پس بنابراین این روایات می گوید که کسی که آن کار را به عنوان قصد قربت بیاورد، قصد قربت هم متفرع هست و متوقف هست بر قصد امتثال امر، با این قصد قربت تحقق پیدا می کند؛ پس بنابراین موضوع این روایات می شود چی؟ چیزی که مفروض این است که امر دارد خیر است و آن را شما به قصد قربت و به قصد امتثال امرش داری می آوری، خدای متعال آن ثواب را عنایت می فرماید اگر چه راوی در بیان آن ثواب اشتباه کرده باشد؛ حالا چون این، این حرف را زده دیگر خدای متعال این ثواب را می دهد.

خب بعضی ها خیلی بزرگوارند بعضی ها بزرگوارند از این بزرگواری شان استفاده می کنند، یک چیزی را به زبان می زنند می گویند آقا خرج فلان را می دهد، او هم می گوید حالا دیگر باشد حالا که گفتم دیگر ما روی شما را زمین نمی گذاریم. حالا این راوی آمده گفته اگر فلان کار را انجام بدهید به قصد قربت خدا فلان ثواب را می دهد، می گوید حالا که او گفته و شماها هم دل تان به آن خوش شده و امیدوار شدید دیگر خدای متعال روی بزرگواری که دارد عطا می فرماید.

پس بنابراین آن چندتا بیان از اموری استفاده می شد که در روایت وجود داشت، تلفظ به او شده بود؛ این یکی باز قرینه ای است که ذکر نشده در روایت ولی یستفاد منه، این قصد قربت در روایت نیامده، الا بعضی اش که طلب قول النبی (ص) یا التماس ذلک الثواب این یک جلوه ای از قصد قربت ممکن است کسی بگوید هست اگر چه طبق آن معنا این ها قصد قربت نیست، اگر کسی به قصد ثواب بیاورد این قصد قربت نیست. پس بنابراین از این چیزی که از روایات استفاده می شود که به قصد قربت بیاورد ای معنا استفاده خواهد شد.

س: حاج آقا از اجر ذلک له دارد استفاده می کند که اجر خدا می دهد، اجر هم وقتی که قصد قربت باشد، قصد قربت هم وقتی که امر باشد، این جوری.

ج: همایش که اجر ذلک که ندارد، این اجر هم گفتیم یعنی همان ثواب؛ این اجر را می دهیم، این ثواب را می دهیم آیا به کسی می دهد که ریائاً بیاورد؟ این حتماً این جوری نیست.

س: رباناً نیست ولی قصد امتثال امر هم....

ج: حالا عرض می‌کنم، اما بدون قصد قربت بیاورد، برای دواعی، کار به خدا نداشته اصلاً برای دواعی دیگر رفته آورده، ثواب هم با این تناسب ندارد، یا حداقل اطلاق ندارد، اگر شک هم بکنیم اطلاق ندارد؛ کسی که اصلاً کاری به خدا نداشته برای خودش رفته یک کاری را دارد می‌کند، هیچ ربطی این به خدای متعال ندارد. آیا این روایات می‌گوید آنجایی هم که برای خودش رفت، بلکه ما یکجا فقط داریم آن‌ها علی خلاف القاعده هست که حالا اگر به آن ملتزم بشویم که خدای متعال یک جا فرموده من ثواب می‌دهم ولو این‌که آن شخص برای من نیاورده باشد و آن کی هست؟ ترک شرب خمر است که اگر کسی ترک شرب خمر بکند ولو برای این‌که عارش می‌آمده که لایعقل بشود، مست بشود، دیگران به او بگویند این مثلاً لایعقل است، نه، عار خودش می‌آمده، کار به خدا نداشته؛ خدا فرموده است که کسی که به عنوان هم ترک شرب خمر بکند من ثواب می‌دهم، آن‌جا دیگر؛ اما معمول ثواب دادن و اجر دادن در کجاست؟ آنجایی است که او را به عنوان خدا می‌آورد، برای خدا می‌آورد، نه این‌که قصد ریا کرده و برای دیگران آورده یا شرک قائل شده برای دیگران و برای خدا با هم آورده، این‌ها را شامل نمی‌شود.

س: این‌ها هم بالاخره دلیل اعم از مدعی شد دیگر، چون بالاخره ممکن است قصد امتثال امر نبوده ولی همان ثواب را می‌خواسته، بهشت را می‌خواسته، هرچیز دیگری را، علی اختلاف مبانی بالاخره قصد امتثال امر از آن در نمی‌آید که امر ثابت بشود دلیل اعم از مدعی است.

ج: حالا این ممکن است یک جوابی باشد، شما هم اشکال کارتان این است که ببینید وقتی دارد یک برهانی اقامه می‌شود باید صبر کنید مقدمات برهان تمام بشود، ببینید این آقا چی می‌گوید، بعد بیایم بگویم فلان مقدمات اشکال دارد؛ تا مقدمه‌ی اول شروع می‌شود شما می‌خواهید مناقشه کنید، این نمی‌گذارید اصلاً حرف بیان بشود. ببینید اشکال کردن خوب است و از امتیازات حوزه‌های علمیه است ولی باید این جهت را توجه کنید عده‌ای نشستند دارند گوش می‌کنند هی شما وسطش حرف می‌زنید نمی‌گذارید اصلاً برهان اقامه بشود، مطلب تمام بشود بعد اشکالات شروع بشود. جای اشکال کردن این است که مطلب که تمام شد آن وقت بعد شما اشکال بفرمایید حرف بزنید؛ اما هی وسط کار که می‌گویند اصلاً اشخاص نمی‌فهمند بالاخره چی می‌خواست گفته بشود، مقدمات چه جور با هم جفت می‌شود، چه جور نتیجه گرفته می‌شود.

حالا این‌جا یک داستانی هم یادم آمد در پیرانتز بگویم برای این‌که، مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی خیلی آدم شوخی بودند مطلقاً و در درس هم؛ یک روزی یک کسی تا ایشان گفت بسم الله الرحمن الرحیم او شروع کرد به اشکال کردن، تا گفت بسم الله الرحمن الرحیم. ایشان گفتند تا من لُنگ را نگرفتم چطور لُنگت را می‌اندازی؟ این اشاره به این بود که سابقاً حمام‌های عمومی که قم بود، مردم خیلی‌ها لُنگ خودشان نمی‌بردند، وقتی وارد حمام می‌خواستند بشوند، حمامی یک لُنگی به آن‌ها می‌داد، می‌رفتند تو کارهای‌شان را می‌کردند در خزینه حالا معمولاً خزینه بود، یک جاهایی هم دوش بود؛ بعد که برمی‌گشتند این لُنگ خیس است دیگر، می‌آمد یک لُنگ دیگر می‌گرفت آن وقت شخص آن لُنگ را این‌جوری جلوی می‌گرفت آن لُنگ را می‌انداخت این را به خودش می‌پیچید. آن وقت ایشان گفتند من هنوز لُنگ که نگرفتم چرا لُنگت را می‌اندازی؟ حالا گاهی تا مطلب تمام نشده شما شروع می‌کنید به اشکال کردن! باید اشکال تموم بشود بعد.

خب به خدمت شما این هم برای این که آن خستگی‌ها برطرف بشود. پس این برهان دهم این شد که «المستظهر من هذه الروایات» این است که به قصد قربت آورده بشود، این مقدمه‌ی اولی بود؛ مقدمه‌ی ثانیه قصد قربت هم توقف دارد بر چی؟ بر قصد امتثال امر؛ پس بنابراین در این روایات مفروض این است که امری هست و قصد امتثالش هم کردی، حالا اگر این راوی اشتباه کرده یا هرچی، خدای متعال آن ثواب را خواهد داد. بنابراین موضوع این روایات می‌شود چی؟ «المستحب، المفروض، وجود الامر له إما استحباباً و إما ایجاباً» این می‌شود. پاسخ این سؤال هم از اباحت قبلی، پاسخ این استدلال هم از اباحت قبلی روشن شد که یکی از طرق قصد قربت چی هست؟ قصد امتثال امر است؛ اما قصد قربت متوقف نیست بر وجود امر، بلکه اگر کسی به احتمال وجود امر، به احتمال این که محبوب مولا است حتی امر هم نه، به احتمال این که لعلّ مولا این را دوست داشته باشد، به احتمال این که لعلّ امر داشته باشد برود بیاورد این جا هم قربت صادق است، بلکه به قول محقق خوئی در مصباح الاصول فرمود این جا تقرب اقوی است از جایی که امر وجود دارد، چرا در این که در جایی که امر وجود دارد به خصوص اگر امر وجوبی باشد آن جا ملزم است، به خاطر این که برائت ندارد از عقاب؛ این جا برائت از عقاب هم دارد می‌تواند بیاورد در عین حال که نکند امر مولا وجود داشته زمین بماند می‌رود می‌آورد، پس این جا قربت بیشتر محقق بشود تا آن جا. بنابراین تحقق قربت به این نیست که حتماً امر داشته باشد، بداند امر داشته باشد، همین که احتمالش هم بدهد، فلذاست این روایات قبول داریم، می‌فهماند که باید به قصد قربت و برای خاطر خدای متعال آورده باشد؛ فلذا جایی که یک چیزی حرام است دلیل داریم که حرام است، این روایت آن جا را نمی‌گیرد، چون چیزی که حرام است چه جور می‌شود به قصد قربت آورد؟ آن جاها را نمی‌گیرد. اما جایی که نه این چنین نیست پس بنابراین این طریق هم که خواسته‌اند بعضی‌ها از آن استفاده بکنند برای این که موضوع این روایات عبارت از خیر ثابت یا مستحب ثابت این هم تمام نیست این عشرة کامله ادله‌ای که در این مقام شد فثبت...

س: جواب مستقل دیگر، اگر خاطر شریف‌تان باشد این را می‌خواستید به عنوان یک جواب مستقلی از سایر جواب‌ها بیاورید، این بیان....

ج: این جواب نیست استدلال است.

س: نه نه، در آن معانی فصل قربت فرمودید که ما چه جور جواب بدهیم؟ جواب‌های مختلفی وجود داشت، این بیان چون خودش در سابقین وجود داشت این فرمایشی که می‌فرمایید، دیگر با وجود این بیان خود روایات من بلغ یک جواب مستقلی نمی‌شوند.....

ج: نه آن چیز دیگری است، نه بله، آن حرف دیگر است، ببین ما حالا خود قاعده را داریم بحث می‌کنیم، این که این قاعده می‌تواند آن حرف آخری بود.

خب پس بنابراین نتیجه‌ی مقام اول این شد که همه‌ی این ادله‌ای که می‌خواستند بگویند موضوع این چنین است این ادله ناتمام است، بنابراین ما به اطلاق روایت صحیحی هشام بن سالم که فرمود: «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى شَيْءٍ» اخذ می‌کنیم، می‌گوییم این شیء فرق نمی‌کند که ثابت باشد برای شما خیریت آن یا ثابت نباشد. بله به خاطر آن مفهوم آن روایت صفوان به فرمایش آقای خوئی ما از جایی که حرمتش مسلم باشد، حجت بر حرمت داشته باشیم یا محتمل الحرمة باشد می‌گوییم مشمول این روایت...، تخصیص می‌زنیم اما در غیر این موارد این روایات فعلاً شامل می‌شود و با این ادله نمی‌توانیم بگوییم که موضوع شد چیزی که ثابت است و خیریت در آن ثابت است.

س: چرا فعلاً؟ مگر ده‌تایش تمام شد؟

ج: حالا ممکن است، چرا ده‌تایش تمام شد این‌که می‌گوییم...

س: آقا مجموعش نمی‌شود...

ج: نه مجموع وقتی همه‌اش اشکال داشت مجموع هم دیگر اشکال دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين